

وزیر فتح خان، کینگ میکر افغانستان



وزیر فتح خان (۱۷۸۰-۱۸۱۸م)

مقدمه:

قرنها صبر بیايد که تا مام وطن چون فتح خان وزیر باز بزايد پسری

وزیر فتح خان، شخصیتی سخت فعال، متشبث، متین، استوار، باوقار، پر طاقت، متعهد، وطن پرست، سخاوتمند، ماجراجو و جنگاور سخت دلیر و بی باک بود که در اکثریت جنگ های میهنی عهد شاه محمود سدوزائی از میدان های کارزار پیروز و سر بلند بیرون آمده است، به همین سبب او را **نابغه نظامی قوای شاه محمود** لقب داده بودند. وزیر فتح خان، از لحاظ سرنوشت خود، برخی همسانی ها با ابومسلم خراسانی و بابک خرم دین و دیگر مردان بزرگ تاریخی منطقه دارد. مثلاً، همچنان که ابومسلم خراسانی، در صبحدم جوانی اش، کرسی خلافت را از امویان بازور شمشیر گرفت و به عباسیان بخشید و در فرجام به دست خلیفه حق نشناس عباسی (منصور دوانیقی) با خنجر تکه تکه شد، وزیر فتح خان نیز مردی پولادین اراده بود که دوبر سلطنت را از شاه زمان و شاه شجاع با نیروی شمشیر گرفت و به کف شاه محمود سدوزائی گذاشت و در فرجام به دستور شاه حق نشناس ابتدا کور و بعد بدنش بند از بند قطع گردید.

همانگونه که ابومسلم خراسانی در سن ۱۹ سالگی پا به عرصه سیاست گذاشت و در حالی که ۱۸ سال تمام برای استحکام و سلطه خلافت عباسی شمشیر زد و در ۳۷ سالگی در پادشاهی آن همه خدمات سرش را به باد فنا داد، وزیر فتح خان نیز در سن ۱۹ سالگی پا به عرصه سیاست گذاشت و در حالی که ۱۸ سال تمام برای استحکام و تمرکز قدرت سلطنت سدوزائی شمشیر زده بود، از جانب شهزاد کامران، مردی حسود و کم عقل ابتدا کور شد و سپس به امر شاه محمود پدر کامران، مثل نیشکر بند از بدنش جدا گردد. و او بدون آنکه آهی بکشد و یا ناله ای سر دهد و از کسی استرحام نماید، مرگ را بدون اظهار ناله و یا سخنی و آهی مردانه پذیرا شد.

مرگ وزیر فتح خان، با آنکه از جهت طاقت پولادینش و ثبات و پایداری مردانه اش با مرگ بابک خرم دین و خدش خراسانی در قرن سوم هجری همسویی دارد، ولی از همه مرگهای مردان بزرگ تاریخ کشور ما و سرزمین های مجاور پرشکوه تر است. در تاریخ جهان انسانی را نمیتوان سراغ داد که نظیر وزیر فتح خان تحمل شکنجه های بالاتر از طاقت انسان را داشته بوده باشد. شاهدان عینی روایت کرده اند: آنگاهی که او را می کشند، به دستور شاه محمود تمام سران و سرکردگان لشکر برای قتل اوصاف بستند و به نوبت هر یکی بندی از بند انگشتان دستان او را تا شانه و سپس بند بند انگشتان پا های او را تا زانو جدا کردند، و او این همه شکنجه های توان سوز و طاقت شکن را، چنان تحمل کرد که

آهی از دل نکسید وناله یی ننمود وبا وجود این چون هنوز زنده بود، بالاخره سرش را قطع کردند و به زندگی اش خاتمه دادند. درحالی که چندماه قبل کامران میرزا دوبار در چشمان او خنجرزده بود تا از کوری او مطمئن شده باشد؟! گفتن و شرح دادن چگونگی قتل وحشیانه با کلمات کار آسانی خواهد بود، ولی تصویر صحنه مثله زدن و قصابی کردن او کار بسیار مشکلی است. اگر یک لحظه آن صحنه را در نظر مجسم کنیم که چگونه است درد بریدن اندام های انسان زنده، هنگامی که یک دستش از ۱۸ جای جای توسط کارد قطع میگردد وبعد نوبت به دست دیگرش میرسد و آن دست نیز از ۱۸ جای بند از بند جدامیشود و سپس نوبت به پا ها میرسد و هرپایش به پانزده قسمت بند از بند قطع میگردد، بعد نوبت به بریدن بینی و گوشها و لبها می رسد، و آنها را نیز با سنگ دلی مثله میزنند، و سرانجام سرش را مثل مرغی از تن جدا میکنند و به حیاتش خاتمه میدهند، آنگاه شاید بتوان به عمق این فاجعه و اوج درنده خونی شاه محمود و شهزاده کامران پی برد و گفت: **زهی قساوت و سنگدلی!**

وزیرفتح خان مثل یک مرد شجاع، سربلند و پرغرور زیست و در هنگام اعدام خود باز هم مثل یک مرد با غیرت وبا وقار افغان، مرگ توأم باشکنجه های وحشیانه توسط سران لشکری که تا چند ماه قبل تحت فرمان او عمل میکردند، بامتانت واستواری تصور نکردنی تحمل کرد و به آنانی که با کارد یا خنجر اندام های او قطع میکردند، نشان داد که با سربلندی و طاقت پولادین خود میتواند همه دردها و سختیها را بدون عذر وزاری و داد و فریاد متحمل شود، ولی تسلیم خواهشات پدر و پسر نادان و خود خواهی مثل شاه محمود و کامران نگردد. شاعری گفته است:

در جهان نتوان اگر مردانه زیست

همچو مردان می توان مردانه مرد

بایک خرم دین، مازیار طبرستانی، خدش خراسانی، استاد سیس بادغیسی و غیره اگر بر اثر مبارزات طولانی برضد دستگاه خلافت عباسی، دستگیر و توسط اعراب بیگانه تکه تکه شده اند، اما وزیرفتح خان، برعکس اینها تا آخرین روز گرفتاری و کورشدن و قطعه قطعه شدنش هرگز، به فکر کسب سلطنت برای خود و خانواده اش نیفتاد و صرف به نفع استحکام سلطنت شاه محمود و تمامیت ارضی قلمرو سلطنت سدوزائی شمشیرزد، مگر در پاداش آن همه فداکاریها و جانفشانی ها، بدون اندک ترین جرم یا خیانتی، بر اثر کینه توزی و حسادت برخی درباریان جاه طلب، مخصوصاً سردار عظامحمدخان بامیزائی و شهزاده کامران، ابتداکور و بعد به شکل فجیعی از جانب شاه محمود (پسر عمه اش) محکوم به قطعه قطعه شدن اندامش گردید.

دشمن اگر میکشد به دوست توان گفت

با که توان گفت که دوست مرا کشت؟

از میان پسران سردار پاینده خان، که مؤرخین غربی بیشتر آنها را به صفت برادران بارکزائی می شناسند، وزیرفتح خان، از روی سن و سال، کیاست و کاردانی، تدبیر و زیرکی، قوت و مردم نوازی، سخاوت و شجاعت و ثبات و پایداری و حس انتقام کشی (که یکی از خصیصه های افغانی است)، استعداد شگرفی داشت و از همه پیشقدم تر بود. او دارای روحیات قوی و فعال، متشبث، هنگامه جو و انقلابی بود. این همه سجایا و مزایا همراه با حس وطن خواهی و دفاع از تمامیت ارضی کشور و عقب زدن دست خارجی از امور مملکت در او صفتی ایجاد کرده بود که انگلیسها او را "کینگ میکر" لقب داده اند و میتوان آن را "شاه ساز" یا "تاج بخش" معنی کرد و این نیرو و قدرت در وجود این سردار ملی افغان به تمام معنی برجسته بود.

این فرزند برومند هیرمند، که خون آزادمندی و غرور افغانی چون امواج خروشان هیرمند در رگ رگ وجودش طغیان داشت و ایمان به مردانگی، شجاعت و پایداری همراه با داد و دهش و دوستی خصلت ذاتی و خمیره جان او بود، با وجود همه آوازه نام و نشان، کمتر او را به درستی شناخته ایم. باز شناسی این مرد پولادین اراده، بدون شک درس مهمی از سرگذشت بزرگ مردان تاریخ و هیران ملی برای نسل های آینده و حق شناس کشور ما خواهد بود. در این بحث سعی به عمل خواهد آمد تا این شخصیت برجسته تاریخ میهن را همه جانبه به شناخت بگیریم.

قیام فتح خان برضد شاه زمان:

با انتشار خبر قتل سردار پاینده خان، فتح خان با سایر برادران خود و عده یی دیگر از خوانین بارکزائی چون: عبدالسلام خان، عبدالواحد خان، محمدرحیم خان امین الملک و دونفر دیگر از خواص به سواری اسپ در ظرف هشت ساعت خود را به نادعلی گرشک (قلعه مادری وزیرفتح خان) در ۷۳ مایلی غرب قندهار رسانیدند و سایر بزرگان قوم بارکزائی را در گرشک و نادعلی، از اقدام زمانشاه مطلع ساختند و خشم و تنفر عمیق اقوام خود را نسبت به زمانشاه برانگیختند و برای انتقام کشی از وی کمک قوم را خواستند. زمانشاه برای دستگیری فتح خان و برادرانش عده یی عسکر فرستاد، مگر آنها موفق به دستگیری هیچ کدام شان نگردیده، به قندهار مراجعت کردند. سران بارکزائی مسکون در هلمند قبل از همه فتح خان

پسر بزرگ سردار پاینده خان را به ریاست خود برگزیدند و سپس اختیار خود را به تصمیم و فیصله او منوط ساختند. فتح خان نیز از عهده ریاست قبیله بارکزائی به شایستگی بیرون آمد و نقشه‌ی را که برای انتقام کشی از شاه و وزیر او طرح کرده بود، به اجرا گذاشت که نتیجه مطلوب داد.

فتح خان نقشه‌ی طرح کردتا دست در دست شهزاده محمود برادرشاه زمان بگذارد که قبل از این در سال ۱۷۹۷ میلادی برضد برادرش شاه زمان طغیان کرده بود ولی شکست خورده و به بخارا و خوارزم و ایران آواره شده بود. **الفستون** مینویسد که: شهزاده محمود که به اقتضای زمان در آغاز از شاه زمان اظهار اطاعت نموده بود، وقتی او را از کندهار دور دید، سر بشورش برداشت و لشکری آراسته بسوی کندهار مارش کرد. شاه زمان هم در رأس سپاه ۱۵ هزار نفری به مقابل او از کابل خارج شد. هر دو برادر در ناحیه گرشک در این طرف رود هلمند با هم روبرو شدند و پس از نبردی سخت که نزدیک بود شاه زمان شکست بخورد، فتح نصیب شاه زمان شد. محمود از میدان گریخت و سالم خود را به هرات رسانید. شاه پس از فرستادن نیرویی برای تصرف فراه، خود به قندهار برگشت و از آنجا عازم پشاور شد. (۱)

در سال ۱۷۹۷ یک بار دیگر شهزاده محمود سربطغیان برداشت و بعد از شکست به ایران فرار کرد و خود را به دربار تهران رسانید و مورد پذیرائی گرم فتح علیشاه قرار گرفت. در بهار ۱۷۹۸ محمود به کاشان و از آنجا به اصفهان رفت و تا بهار ۱۷۹۹ در اصفهان ماند و بعد در آن همان سال شاه ایران را در لشکرکشی به خراسان همراهی کرد. پس از بازگشت شاه، او در خراسان ماند و کوشید مساعدت برخی از بزرگان آنجا را برای حمله بر هرات جلب کند. در ترشیز و طیس ناکام شد، ولی توانست حمایت **مهر علیخان** حاکم **قاین** و **بیرجند** را به دست آورد و با ده هزار تن از افراد او بسوی هرات مارش کرد. در سبزواریا سپاهی برخورد که شهزاده قیصر پسرزمانشاه از کندهار به مقابل او فرستاده بود ولی آن سپاه کاری از پیش نبرده شکست خورد و محمود به پیشروی خود ادامه داد و هرات را محاصره کرد. **وفادارخان** نیرنگی بکار برد که محمود را **برمهر علیخان** بد بین ساخت. شهزاده شبانه از لشکرگاه گریخت و راه بخارا در پیش گرفت و مهر علیخان هم بناچار به قلمرو خود عقب نشست.

در بخارا شهزاده محمود بگرمی پذیرفته شد و در یکی از کاخهای سلطنتی اقامت اختیار کرد. تا اینکه سفیرشاه زمان به دربارشاه بخارا **شاه مراد** رسید و اعتراض شاه زمان را مبنی بر اینکه چرا به محمود که بر ولی نعمتش سر بشورش برداشته، پناه داده است، به او رسانید و خواست که محمود را مسترد کنند. سفیر صلاحیت داشت تا در برابر تسلیم نمودن محمود هدیه گزافی به شاه بخارا بدهد. بسیاری بر این باورند که نزدیک بود شاه مراد، محمود را تسلیم کند ولی محمود گفت که عزم سفر حج دارد و با این بهانه دینی، حمایت علمای مذهبی را جلب کرد، اما گزارشی که بیشتر درست مینماید این است که شاه مراد نمی خواست شاه زمان را برنجانند و همچنان نمیخواست که با خیانت به مهمان، خود را بدنام سازد. پس نهانی به شهزاده محمود از خطری که او را تهدید میکرد، اطلاع داد و به او رسانید که با رفتن خویش همه مشکلات را از میان بردارد. شاه محمود از بخارا به خوارزم (اورگنج) رفت و از آنجا دوباره عازم ایران شد. (۲) و اکنون در گرمیهای طاقت سوز کرمان ایران آواره میگشت.

فتح خان به عزم اتحاد با شهزاده محمود، به سوی ایران حرکت کرد و از طریق سیستان، هشتاد فرسخ دشت بی آب و علف واقع میان سیستان کرمان را درنوردید و خود را به کرمان نزد شاه محمود رسانید و او را به گرفتن سلطنت از دست زمانشاه ترغیب کرد. بعداً هر دو در حضور قرآن عهد بستند که جز همکاری به همدیگر خیانت نوزند. سپس با پنجاه سوار مرد، به طرف سیستان به حرکت افتادند. آنها به زودی وارد جلال آباد مرکز آن روزی سیستان شدند. حکمران سیستان، **ملک بهرام کیانی** از افغانان به گرمی استقبال کرد و بعد برای همبستگی بیشتر دختر خود را به شهزاده کامران پسر شاه محمود عقد بست و داوطلب شد تا شاه محمود را در رساندن به تخت شاهی کابل عملاً یاری نماید. مگر فتح خان مشورت داد که این کار فعلاً به صواب آنها نیست و از همراه کردن قشون او با محمود صرف نظر شد، ولی ملک بهرام کیانی با پول و سلاح آنها راکمک کرد.

نقش فتح خان در فتح کندهار:

فتح خان از سیستان دوبرادر خود را با ۱۸ سوار قبل از خود به فراه فرستاد تا همیاری و همراهی سرداران درانی بخصوص بارکزائیهای فراه را جلب کنند. متعاقباً خود با محمود و کامران میرزا وارد فراه شد. محمود و فتح خان از استبداد شاه زمان خان و وزیرش برای مردم فراه قصه ها حکایت کردند و سرانجام گروهی از مردم درانی فراه آمادگی خود را در رکاب محمود و فتح خان ابراز داشتند.

محمود با این نیروها به طرف قندهار مارش نمود و طبقاً این نیرو را اقوام بارکزائی گرشک و ناوه هلمند تیز تقویت کردند. وقتی محمود با سرداران بارکزائی به کندهار نزدیک شدند، مهر علیخان اسحاق زانی ملقب به شاه پسندخان، والی کندهار با چهار هزار سوار به مدافعه شهر پرداخت، ولی فتح خان کاری کرد که قوای والی برضد والی برخاستند و او از ترس به داخل شهر گریخت. فتح خان شهر را به محاصره کشید و پس از ۴۲ یا ۴۳ روز محاصره شهر را متصرف شد.

به قول شیرازی، فتح خان، نخستین مردی بود که برای بالا رفتن بر دیوار شهر از یک چرمینه (ریسمان چرمی) کار گرفت و وقتی برفراز حصار شهر برآمد، نقاره خانه شاهی را با کفش خود زده فریاد برآورد که اکنون دور دور محمود است! با این فریاد او دروازه های شهر بازگشتند و محمود با عساکرش داخل شهر شد و ساخلو شهر به محمود سلام کرد. (۳) الفستون برآست که فتح خان به تنهائی داخل شهر شد و از یکی از بزرگان شهر به نام عبدالله خان کمک خواست. عبدالله خان به طرفداری محمود برخاست و دروازه های شهر را به روی محمود باز کرد و مهر علی خان از در دیگری راه فرار اختیار نمود و خیر تسخیر قندهار را به زمان شاه در سند رسانید. (۴)

بنابر روایت دیگری، این کار توسط یحیی خان بارکزائی (ظاهراً به مشورت قاضی محمدسعیدخان بارکزائی) صورت گرفت که خود را از شهر به نزد فتح خان رسانده بود و به مشوره او فتح خان، زینه های زیادی تهیه دید و بعد به شهر حمله برد و آنرا با زور گرفت. (۵) در این وقت وزیر فتح خان ۱۹ سال داشت. شهزاده حیدر با یار محمد خان و دیگر خوانین زمانشاه محبوس شدند. فتح خان از شاه محمود تقاضا نمود تا عبدالرحیم خان سدوزائی و پدرش را اعدام کند و سپس اعلام نماید که بر اعمال درانی ها به شرطی اعتماد میشود که از طرفداری زمانشاه دست گرفته و به او عملاً وفاداری خود را نشان بدهند، شاه محمود نیز چنان کرد. (۶)

در اینجا شاه محمود به فتح خان رتبه وزارت و لقب "شاه دوست" و به قاضی محمدسعید خان قاضی القضاات قندهار لقب "خان علوم" (معادل رتبه علمی پوهاندی) بخشید. (۷) و سجع مهر وزیر فتح خان با بیت ذیل:

طالع محمود را نازم کزوست سرفراز ملک و دولت شاهدوست
یا

طالع محمود را نازم کزوست سرفراز فتح و نصرت شاهدوست
و مهر قاضی محمدسعید بارکزائی را به این سجع:

محمدسعید از فضل حق مشهود شد قاضی القضاات شاه محمود شد
رسمیت داد. (۸)

گشایش کابل:

پس از تصرف کندهار شاه محمود به پول ضرورت داشت تا لشکرش را تقویت کند. چاره این کار را بر ذمه وزیر فتح خان گذاشت. فتح خان پس از آنکه خزانه شاهی را ضبط کرد، مبلغی از بزرگان و توانگران شهر جمع آوری نمود و مایحتاج لشکرش را تهیه کرد و تعداد سپاهش را تا پنجاه هزار نفر بالا برد. (۹)

شاه زمان در این وقت نزدیک سند بود و قصد داشت بر همد حمله کند، مگر از زبان مهر علیخان اسحق زائی (ساکزی) خبر تصرف کندهار را به دست شاه محمود شنید. شاه زمان فوراً شاه شجاع برادر خود را به پشاور گذاشت و خود به قصد کابل حرکت کرد، ولی قبل از حرکت به طرف کابل خواست والی کشمیر عبدالله خان الکوزائی را گوشمالی بدهد. زمانشاه با دادن تلفات زیاد عبدالله خان را دستگیر کرد و بزنجیرش کشید. این عمل شاه به نفع شاه محمود تمام شد، زیرا برادرش سیدال خان الکوزی در کندهار بود و با اطلاع از اقدام شاه زمان، با اقوامش در خدمت شاه محمود قرار گرفت. (۱۰)

شاه زمان وقتی به کابل رسید، به حقیقت اشتباه خود پی برد و از اعمال گذشته خویش در حق سرداران درانی ندامت کشید، ولی سودی نداشت. او به مشکل دوسپاه تهیه کرد و یکی را تحت هدایت احمدخان نورزائی و شهزاده ناصر پسرش به صوب کندهار حرکت داد و دسته دومی را دامنزل عقب تر با خودش گرفت و به طرف غزنی به راه افتاد. احمدخان که نه از وفادار خان معامله شریفانه دیده بود و نه از شاه زمان دل خوش داشت، با تائی و دل واپسی به سوی قندهار راه می پیمود. و اما فتح خان که "پیرس" انگلیس او را "نایب قوای محمودی" میخواند، ضمیر احمدخان را به خوبی درک کرده بود، زیرا او می دانست که اگر قبل از وقوع جنگ او را با خود همراه سازد، کارشاه زمان را ساخته است، زیرا او می دانست که:

به شمیریکی تا صد توان کشت به رأی لشکری را بشکنی پشت

برای نیل به این مقصود، او درباره عبدالله خان نورزائی برادر احمدخان که اینک در قشون شاه محمود حاضر بود و احمدخان خیلی او را دوست میداشت، فکری کرد و بعد او را با شاه محمود در میان گذاشت، شاه طبعاً از فکر و اندیشه فتح خان استقبال نمود. فتح خان فوراً عبدالله خان را به بهانه بی حبس نمود و طوری وانمود کرد که او قصد خیانت به شاه را داشته و شاید محکوم به اعدام گردد و صرف در صورتی از مرگ نجات خواهد یافت که برادرش احمدخان از صف زمانشاه بریده و به شاه محمود بپیوندد. وقتی احمدخان نورزائی در محل "سراسپ" (بین مرقولات غلزائی) رسید و با قوای شاه محمود خود را روبرو دید و از سرنوشت برادر خود مطلع شد، بلا درنگ با قوای خود که به پانزده

هزار نفر میرسید، به قشون فتح خان پیوست و شهزاده ناصر خبر این حادثه را در عقب جبهه به پدرش زمانشاه رسانید.

(۱۱)

این تاکتیک فتح خان، تاثیر مرگباری بر روحیات زمانشاه داشت و همینکه خبر تسلیمی احمدخان نورزائی توسط پسرش به او رسید، زمانشاه و وزیرش وفادارخان هردو برجان خود ترسیدند و فکر نجات خود و فرار افتادند. به زودی سپاه نیز متفرق شده فرار کردند. شاه و وزیرش هردو با عجله به غزنی و از آنجا به کابل کشیدند تا قوای جدید تدارک ببینند، ولی نقشه آنها شکل دیگری بخود گرفت و عوض جمع آوری نیروی تازه نفس و مقابله با فتح خان، نیروهای معیتی خود را هم از دست دادند. از اهل دربار جز وفادارخان و زمانخان پوپلزائی (بامیزائی) و از صفوف سپاه جز دوصد سوار و چهارصد پیاده به دور شاه باقی نمانده بود. شاه با این عده راه جلال اباد در پیش گرفت.

شاه محمود، فتح خان را در رأس دوهزار سوار، قبل از خود بسوی کابل فرستاد و او با سرعت فاصله میان مقر و غزنی و کابل را طی کرد. دروازه های کابل از سوی دو نفر قزلباش: میراصلان خان و جعفرخان جوانشیر که از شاه زمان به سبب قتل دو سرکرده خود آزرده خاطر بودند، و با محمدزائیه قبلاً خویشاوندی کرده بودند، باز شد و شاه بر تخت بالاحصار کابل جلوس نمود. جولای ۱۸۰۱م. (۱۲)

باقی دارد